



۲۰۱۴/۱۲/۱۶



پوهنوی شیمیا غفوری

نسخه علاج

این شعر را در سال ۱۹۹۳ سروده ام. زمانی که در وطن ما انسان به انسان و قوم به قوم دیگر به دیده ناباوری و حتی نفرت نگاه میکرد. در این روزها متأسفانه دوباره بالای چنین سناریو کار جریان دارد. از این رو این سروده ام را برای نشر برگزیدم تا بتوانم در این وظیفه مهم و بزرگ ملی سهم کوچکی را ادا نموده باشم.



«مادر» چه عزیز است و چه موجود عجیب است
فریاد و فغان از سر د ر دش، چه مهیب است

من از پی یک چاره به هر گوش و کناره
آشفته شدم هیچی ندیدم که طیب است

فرزانه حکیمی بنمود راه و مرا گفت
جان پدر اینجا همه اش یار و حبیب است

دیدم که چه راهی همه اش در خم و پیچ است
گفتا برو اینجا اگرت صبر و شکیب است

بر درگه اول چوزدم با سر انگشت
گفتم که مگر صاحب این خانه طیب است؟

از آن طرف درچه بلند گشته صدایی
فارسی سخنش شاد نمودم که صلیب است

گفتا که همین درگه پهلو بنوازش
چون بر در دیگر شده، دیدم که غریب است

گفتا زپس درگه «ته خوک بی، ته خه غواری؟»
گفتم که مگر خانه عطار و طیب است

گفتا نه! برو بر در همسایه دیگر
شاید که ترا چاره آن درد لهیب است

با صد عجله باب سرایش چوزدم من
دیدم که یکی ازبیک با خشم و مهیب است

اما به محبت بنمودم در دیگر
آن فرد هزاره چه بسا شخص حسیب است

این سو پشه ای سوی دگر ترکمن و ایماق
هند و، بلوچ و عرب بالاو نشیب است

در آخر این کوچه چه بیچاره نشستم
گفتم که خدایا مگرم این چه نصیب است

هر جا که روم چاره درد وطنم نیست
هر نسخه مرا دفتری از چال و فریب است

آن عالم فرزانه هویدا شد و گفتا
این گوشه جم جلوه از رمز لبیب است

چشمت بگشا عبرتی از دور زمان گیر
هر خانه درین کوچه یکی شوکت و زیب است

یاری و محبت نه قد، چهره و لفظ است
«ما» گو به کلامت که «منم» همچو نعیب است

این نسخه ترا مرهم هر مشکل و درد است
فرمان الهی، ره هر فرد مصیب است

ماربورگ - جرمنی، دسمبر ۱۹۹۳

د پانو شمیره: له 1 تر 1

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ